

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۲۵

پروردگار است، یعنی با اینکه خدا از دیده‌ها پنهان است آنها به دلیل عقل، به او ایمان آورده‌اند، و در برابر ذات پاکش احساس مسئولیت می‌کنند. دیگر اینکه پرهیزکاران تنها در اجتماع و میان جامعه، ترس از خدا ندارند، بلکه در خلوتگاهها نیز او را حاضر و ناظر میدانند. قابل توجه اینکه در برابر خداوند تعبیر به «خشیت»، و در مورد قیامت تعبیر به «اشفاق» شده، این دو واژه گرچه هر دو به معنی ترس است، ولی به گفته «راغب» در کتاب مفردات «خشیت» در جایی گفته می‌شود که ترس آمیخته با احترام و تعظیم باشد، همانند ترسی که یک فرزند، از پدر بزرگوارش دارد، بنابراین پرهیزکاران، ترسشان از خدا تواءم است با معرفت: و اما واژه «اشفاق» به معنی توجه و علاقه تواءم با بیم است، مثلاً این تعبیر گاه در مورد فرزندان یا دوستان به کار می‌رود که انسان به آنها علاقه دارد ولی در عین حال از اینکه در معرض آفات و گزند هستند بیمناک است. در واقع پرهیزکاران به روز قیامت بسیار علاقمندند چون کانون پاداش و رحمت الهی است اما با این حال از حساب و کتاب خدا نیز بیمناکند. البته گاهی این دو کلمه نیز به یک معنی استعمال شده است. آخرین آیه مورد بحث، قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده، می‌گوید: این ذکر مبارکی است که ما بر شما نازل کردیم (و هذا ذکر مبارک انزلناه). «آیا شما آن را انکار می‌کنید» (ایفاءنتم له منکرون). انکار چرا؟ اینکه ذکر است و مایه بیداری و آگاهی و یادآوری شماست، اینکه کانون برکت است و خیر دنیا و آخرت در آن می‌باشد، و سرچشمه همه

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۲۶

پیروزیها و خوشبختیها است. آیا چنین کتابی، جای انکار دارد؟ دلائل حقانیتش در خودش نهفته، و نورانیتش آشکار است، و رهروان راهش سعادت‌مند و پیروز. برای اینکه بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه برکت است کافی

است حال ساکنان جزیره عرب را قبل از نزول قرآن که در توحش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی زندگی میکردند، با وضعشان بعد از نزول قرآن که اسوه و الگویی برای دیگران شدند در نظر بگیریم، همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آنها.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۲۷

آیه ۵۱ - ۵۸

آیه و ترجمه

۵۱ و لقد آتینا ابرهیم رشده من قبل و کنا به علمین  
۵۲ اذ قال لابیہ و قومہ ما ہذہ التماثل الی ائنتم لہا عکفون  
۵۳ قالوا وجدنا اباہنا لہا عبدین  
۵۴ قال لقد کنتم ائنتم و اباؤکم فی ضلل مبین  
۵۵ قالوا جئتنا بالحق ائم ائنت من اللعبین  
۵۶ قال بل ربکم رب السموت و الارض الذی فطرہن و انا علی ذلکم من الشہدین  
۵۷ و تاللہ لاکیدن ائصنمکم بعد ائن تولوا مدبرین  
۵۸ فجعلہم جذذا الا کبیرا لہم لعلہم الیہ یرجعون

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۲۸

ترجمه :

۵۱ - ما وسیلہ رشد ابراہیم را از قبل بہ او دادیم، و از (شایستگی) او آگاہ بودیم.  
۵۲ - آن ہنگام کہ بہ پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمہ ہای بیروحی را کہ شما ہموارہ پرستش میکنید چیست؟  
۵۳ - گفتند: ما پدران خود را دیدیم کہ آنها را عبادت میکنند!  
۵۴ - گفت: مسلما شما و ہم پدرانتان در گمراہی آشکاری بودہاید. ۵۵ - گفتند: تو مطلب حقی برای ما آوردهای یا شوخی میکنی؟!  
۵۶ - گفت: (کاملا حق آوردهام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانہا و زمین است کہ آنها را ایجاد کردہ و من از گواہان این موضوعم.  
۵۷ - و بخدا سوگند نقشہای برای نابودی بتہایتان در غیاب شما

طرح می‌کنم.

۵۸ - سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها - جز بت‌بزرگشان را - قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند).

**تفسیر:**

**ابراهیم نقشه نابودی بتها را میکشد.**

گفتیم در این سوره همانگونه که از نامش پیدا است فرازهای بسیاری از حالات انبیاء (شانزده پیامبر) آمده است، در آیات گذشته اشاره کوتاهی به رسالت موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) شده بود، و در آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده بخش مهمی از زندگی و مبارزات ابراهیم (علیه السلام) با بتپرستان انعکاس یافته، نخست میفرماید: «ما وسیله رشد و هدایت را از قبل در اختیار ابراهیم گذاردیم، و به شایستگی او آگاه بودیم» (و لقد آتینا ابراهیم رشد من قبل و کنا به عالمین).

«رشد» در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود، و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد. تعبیر به «من قبل» اشاره به قبل از موسی و هارون است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۲۹

جمله «کنا به عالمین» اشاره به شایستگیهای ابراهیم برای کسب این مواهب است، در حقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی‌دهد، این شایستگیهاست که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است.

سپس به یکی از مهمترین برنامه‌های ابراهیم (علیه السلام) اشاره کرده، می‌گوید: این رشد و رشادت ابراهیم آنگاه ظاهر شد که به پدرش (اشاره به عمویش آزر است، زیرا عرب گاه به عمو اب می‌گوید) و قوم او گفت: این تمثالهائی را که شما دل به آن بسته‌اید، و شب و روز گرد آن می‌چرخید و دست از آن بر نمی‌دارید چیست؟ (اذ قال لابیه و قومه ماهذه التماثيل التي انتم لها عاكفون).

«ابراهیم» با این تعبیر بت‌هائی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت شدیداً تحقیر کرد. اولاً: با تعبیر «ما هذه» (اینها چیست؟)

ثانیاً: با تعبیر به «تماثيل» زیرا «تماثيل» جمع تمثال به معنی عکس یا

مجسمه بی روح است (تاریخچه بتپرستی می گوید: این مجسمه ها و عکسها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته، ولی تدریجا صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است).

جمله «انتّم لها عاكفون» با توجه به معنی «عكوف» که به معنی ملازمت تواءم با احترام است نشان می دهد که آنها آنچنان دلبستگی به این بتها پیدا کرده بودند و سر بر آستانشان میسائیدند و بر گردشان میچرخیدند که گوئی همواره ملازم آنها بودند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۳۰

این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بتپرستی زیرا آنچه از بتها میبینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل است و توهم است و پندار، کدام انسان عاقل به خود اجازه می دهد، که برای یک مشت سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند، و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟!

ولی بتپرستان در حقیقت هیچگونه جوابی در برابر این منطق گویانداشتند جز اینکه مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند لذا گفتند ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش میکنند و ما به سنت نیاکانمان وفاداریم (قالوا وجدنا آباءنا لنا عابدين).

از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی کند، و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقلتر و عالتر از نسلهای بعد باشند، بلکه غالبا قضیه به عکس است چون با گذشت زمان علم و دانشها گسترده تر می شود، ابراهیم بلافاصله به آنها پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید (قال لقد كنتم انتم و آباؤكم فی ضلال مبين).

این تعبیر که تواءم با انواع تاکیدها و حاکی از قاطعیت تمام است، سبب شد که بتپرستان کمی به خود آمده در صدد تحقیق برآیند، رو به سوی ابراهیم کرده: «گفتند: آیا براستی تو مطلب حقی را آوردهای یا شوخی میکنی» (قالوا جئتنا بالحق ام انت من اللاعبين).

زیرا آنها که به پرستش بتها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۳۱

می‌پنداشتند باور نمی‌کردند کسی جدا با بتپرستی مخالفت کند، لذا از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم کردند.

اما ابراهیم صریحا به آنها پاسخ گفت: آنچه می‌گویم جدی است و عین واقعیت که پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است (قال بل ربکم رب السموات و الارض).

همان خدائی که آنها را آفریده و من از گواهان این عقیده‌ام (الذی فطرهن و انا علی ذلکم من الشاهدین).

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها و زمین و همه موجودات است، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ارزش پرستش را ندارند، مخصوصا باجمله و انا علی ذلکم من الشاهدین اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم بلکه همه آگاهان و فهمیده‌ها همانها که رشته‌های تقلید کورکورانه را پاره کرده‌اند گواه بر این حقیقتند.

ابراهیم برای اینکه ثابت کند این مساله صددرصد جدی است و او برسر عقیده خود تا همه جا ایستاده است و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با جان و دل می‌پذیرد اضافه کرد به خدا سوگند، من نقشه‌های برای نابودی بتهای شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید و از اینجا بیرون روید خواهم کشید! (و تالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوامدبرین).

«اکیدن» از ماده «کید» گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه است. منظورش این بود که به آنها با صراحت بفهماند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آنها را درهم میشکنم!

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۳۲

اما عظمت و ابهت بتهای در نظر آنان شاید به آن پایه بود که این سخن راجدی نگرفتند و عکسالعملی نشان ندادند شاید فکر کردند مگر ممکن است انسانی به خود اجازه دهد این چنین با مقدسات یک قوم و ملت که حکومتشان هم صددرصد پشتیبان آن است بازی کند؟ با کدام جرات؟ و با کدام نیرو؟

و از اینجا روشن می‌شود اینکه بعضی گفته‌اند این جمله را در دل گفته، و یا به طور خصوصی با بعضی در میان نهاده به هیچوجه نیازی به آن نیست، بخصوص اینکه کاملا بر خلاف ظاهر آیه است.

بعلاوه در چند آیه بعد می‌خوانیم بتپرستان به یاد این گفتار ابراهیم افتادند و

گفتند ما شنیدیم جوانی سخن از توطئه در باره بتها میگفت. به هر حال ابراهیم در یک روز که بتخانه خلوت بود، و هیچکس از بتپرستان در آنجا حضور نداشت، طرح خود را عملی کرد. توضیح اینکه: طبق نقل بعضی از مفسران بتپرستان در هر سال روز خاصی را برای بتها عید میگرفتند، غذاهائی در بتخانه حاضر کرده سپس دستجمعی به بیرون شهر حرکت میکردند، و در پایان روز باز میگشتند و به بتخانه می آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود بخورند. به ابراهیم نیز پیشنهاد کردند او هم با آنها برود، ولی او به عذر بیماری با آنها نرفت.

به هر حال او بی آنکه از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می آید هراسی به دل راه دهد مردانه وارد میدان شد، و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آنهمه علاقمند متعصب و نادان داشتند، بطوری که قرآن می گوید همه آنها راقطعه قطعه کرد، جز بت بزرگی که داشتند! (فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۳۳

و هدفش این بود شاید بتپرستان به سراغ او بیایند و او هم تمام گفتنیها را بگوید (لعلهم الیه یرجعون).

**نکته ها:**

#### ۱ - بتپرستی در اشکال گوناگون

- درست است که ما از لفظ بت پرستی بیشتر متوجه بتهای سنگی و چوبی میشویم، ولی از یک نظر بت و بت - پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را، در هر شکل و صورت شامل می شود. و طبق حدیث معروف هر چه انسان را به خود مشغول و از خدا دور سازد بت او است! (کلمه شغلک عن الله فهو صنمک)! در حدیثی از اصبع بن نباته که یکی از یاران معروف علی (علیه السلام) است میخوانیم: ان علیا مر بقوم یلعبون الشطرنج، فقال: ما هذه التماثیل التي انتم لها عاکفون؟ لقد عصیتم الله و رسوله! امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از کنار جمعی میگذشت که مشغول بازی شطرنج بودند فرمود: این مجسمه ها (و بتهای) را که از آن جدا نمی شوید چیست؟ شما هم نافرمانی خدا کرده اید و هم عصیان پیامبر.

#### ۲ - گفتار بت پرستان و پاسخ ابراهیم

جالب اینکه بتپرستان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند، و هم طول زمان، گفتند: «ما پدران خود را بر این آئین و رسم یافتیم».

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۳۴

او هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید! یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی‌کند نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن میداند و نه دوام و ریشه‌دار بودن آن را.

آیه ۵۹ - ۶۷

آیه و ترجمه

۵۹ قالوا من فعل هذا بالهتئا انه لمن الظلمين  
۶۰ قالوا سمعنا فتى يذكرهم يقال له ابراهيم  
۶۱ قالوا فاتوا به على اءعين الناس لعلهم يشهدون  
۶۲ قالوا اء انت فعلت هذا بالهتئا يا ابراهيم  
۶۳ قال بل فعله كبيرهم هذا فسلوهم ان كانوا ينطقون  
۶۴ فرجعوا الى اءنفسهم فقالوا انكم اءنتم الظلمون  
۶۵ ثم نكسوا على رءوسهم لقد علمت ما هؤلاء ينطقون  
۶۶ قال اء فتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيا و لا يضركم  
۶۷ اء ف لكم و لما تعبدون من دون الله

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۳۵

ترجمه :

۵۹ - گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده قطعا از ستمگران است (و باید کیفر ببیند)!

۶۰ - (گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بتها سخن میگفت که او را ابراهیم میگفتند.

۶۱ - (عده‌ای) گفتند: او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند.

۶۲ - (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟!

۶۳ - گفت: بلکه بزرگشان کرده باشد! از آنها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند!!

۶۴ - آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: حقا که شماستم‌گرید.

۶۵ - سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند:) تو میدانی که اینها سخن نمی‌گویند!

۶۶ - (ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی می‌رساند (که به سودشان چشم‌دوخته باشید یا از زیانشان بترسید).

۶۷ - اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می‌کنید، آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟!

**تفسیر:**

**برهان دندان شکن ابراهیم**

سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بتپرستان شادی کنان به شهر بازگشتند، و یکسر به سراغ بتخانه آمدند، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهائی که به زعم آنها در کنار بتها برکت یافته بود بخورند.

همینکه وارد بتخانه شدند با صحنه‌های روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بتخانه آباد با تلی از بتهای دست و پا شکسته و بهم‌ریخته روبرو شدند! فریادشان بلند شد صدا زدند چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۳۶

است؟! (قالوا من فعل هذا بالهتنا).

مسلمانا هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است (انه لمن الظالمین).

او هم به خدایان ما ستم کرده، و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش! چرا که با این عمل خویشان را در معرض نابودی قرار داده است.

اما گروهی که تهدیدهای ابراهیم را نسبت به بتها در خاطر داشتند، و طرز

رفتار اهانت‌آمیز او را با این معبودهای ساختگی می‌دانستند» گفتند: ما

شنیدیم جوانکی سخن از بتها میگفت و از آنها به بدی یاد میکرد که نامش

ابراهیم است»

**(قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم).**

درست است که ابراهیم طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملاً جوان بود و

احتمالاً سنش از ۱۶ سال تجاوز نمی‌کرد، و درست است که تمام ویژگیهای



«جوانمردان»، «شجاعت» و «شهامت» و «صراحت» و «قاطعیت» در وجودش جمع بود، ولی مسلمانمنظور بتپرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده بگویند ابراهیم این کار را کرده، گفتند جوانی که به او ابراهیم میگفتند چنین میگفت... یعنی فردی کاملاً گمنام و از نظر آنان بی شخصیت.

اصولاً معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطه‌های رخ می‌دهد برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده به دنبال ارتباطهای خصومت‌آمیز میگردند، و مسلماً در آن محیط کسی جز ابراهیم آشکارا با بتها گلاویز نبود،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۳۷

و لذا تمام افکار متوجه او شد جمعیت گفتند اکنون که چنین است پس بروید او را در برابر چشم مردم حاضر کنید تا آنها که میشناسند و خبردارند گواهی دهند (قالوا فاتوا به علی اعین الناس لعلهم یشهدون).

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده‌اند که منظور مشاهده صحنه مجازات و کیفر ابراهیم است، نه شهادت و گواهی بر مجرم بودن او اما با توجه به آیات بعد که بیشتر جنبه بازپرسی دارد این احتمال منتفی است، بعلاوه تعبیر به کلمه «لعل» (شاید) نیز متناسب با معنی دوم نیست، زیرا اگر مردم در برابر صحنه مجازات حضور یابند، طبعاً مشاهده خواهند کرد، شاید ندارد.

جارچیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم و بدگوئی او نسبت به بتها آگاه است حاضر شود، و به زودی هم‌آنها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم به کجا خواهد رسید.

شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود، چرا که از نظر آنها جنایتی بیسابقه توسط یک جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود.

سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد و زعمای قوم در آنجا جمع بودند بعضی می‌گویند: خود نمرود نیز بر این ماجرا نظارت داشت.

نخستین سؤالی که از ابراهیم کردند این بود «گفتند: توئی که این کار را با خدایان ما کرده‌ای؟ ای ابراهیم!» (قالوا، انت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم).

آنها حتی حاضر نبودند بگویند تو خدایان ما را شکسته‌ای، و قطعه قطعه کرده‌ای، بلکه تنها گفتند: تو این کار را با خدایان ما کردی؟

ابراهیم آنچنان جوابی گفت که آنها را سخت در محاصره قرار داد، محاصرهای که قدرت بر نجات از آن نداشتند «ابراهیم گفت: بلکه این کار را این بت بزرگ آنها کرده! از آنها سؤال کنید اگر سخن می گویند»! (قال بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون).

اصول جرم شناسی می گوید متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد، در اینجا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت).

اصلاً چرا شما به سراغ من آمدید؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید؟ آیا احتمال نمی دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آنها را رقیب آینده خود فرض کرده و حساب همه را یکجا رسیده است؟!

از آنجا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی داده، و از آنجا که ابراهیم پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این جمله، مطالب مختلفی گفته اند آنچه از همه بهتر به نظر میرسد این است که: ابراهیم (علیه السلام) به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قرائن شهادت میداد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه میخواست است عقائد مسلم بتپرستان را که خرافی و بیاساس بوده است به رخ آنها بکشد، به آنها بفهماند که این سنگ و چوبهای بیجان آنقدر بیعرضه اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگان شان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها پردازند! نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفسهام در برابرش میگذاریم تا محکوم شود و این به هیچوجه «دروغ نیست دروغ آنست که قرینهای همراه نداشته باشد».

در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده میخوانیم: انما قال بل فعله کبیرهم ارادة الاصلاح، و دلالة علی انهم لا یفعلون، ثم قال و الله ما فعلوه و ما کذب: «ابراهیم این سخن را به خاطر آن گفت که میخواست افکار آنها را اصلاح کند، و به آنها بگوید که چنین کاری از بتها ساخته نیست، سپس امام اضافه فرمود: به خدا سوگند بتها دست به چنان

کاری زده بودند، ابراهیم نیز دروغ نگفت.

جمعی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که ابراهیم (علیه السلام) این مطلب را به صورت یک جمله شرطیه ادا کرد و گفت: بتها اگر سخن بگویند دست به چنین کاری زده‌اند، و مسلماً تعبیر خلاف واقع نبود، زیرا نه بتها سخن می‌گفتند و نه چنین کاری از آنها سر زده بود، به مضمون همین تفسیر نیز حدیثی وارد شده است.

اما تفسیر اول صحیح‌تر به نظر میرسد زیرا جمله شرطیه (ان کانوا ینطقون) قیدی است برای سؤال کردن (فاستلوهیم) نه برای جمله بل فعله کبیرهم (دقت کنید).

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که: عبارت این است که باید از بتهای دست و پا شکسته سؤال شود که این بلا را چه کسی بر سر آنها آورده است، نه از بت بزرگ زیرا ضمیر «هم» و همچنین ضمیرهای ان کانوا ینطقون همه به صورت جمع است و این با تفسیر اول سازگار است.

سخنان ابراهیم، بتپرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله‌های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۴۰

در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگزا بیدار شدند، چنانکه قرآن می‌گوید: «آنها به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خودگفتند حقا که شما ظالم و ستمگرید» (فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون).

هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعه‌های که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمتها.

جالب اینکه در آیات قبل خواندیم آنها ابراهیم را متهم به ظالم بودن کردند، ولی در اینجا دریافتند که ظالم اصلی و حقیقی خودشانند.

و در واقع تمام مقصود ابراهیم از شکستن بتها همین بود، هدف شکستن فکر بتپرستی و روح بتپرستی بود، و گر نه شکستن بت فایده‌ای ندارد، بتپرستان لجوج فوراً بزرگتر و بیشتر از آن را می‌سازند و به جای آن مینهند، همانگونه که در تاریخ اقوام نادان و جاهل و متعصب، این مساله، نمونه‌های فراوان دارد.

تا اینجا ابراهیم موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدانهای خفته است از طریق ایجاد یک طوفان روانی بود اجرا کند.

ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که با ندای صیقلبخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود. افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید، و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۴۱

نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت، چه تعبیر لطیفی قرآن می کند سپس آنها بر سرهاشان واژگونه شدند (ثم نکسوا علی رؤسهم). و برای اینکه از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند: تو میدانی اینها هرگز سخن نمی گویند! (لقد علمت ما هؤلاء ينطقون). اینها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی شکنند!! و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بتها را کتمان کنند. اینجا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند، و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدار کننده قرار دهد: «فریاد زد آيا شما معبودهای غیر خدا را میپرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچکترین ضرری»

(قال ا فتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئا و لا يضرکم).

این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن دارند، نه شعور و درکی، نه میتوانند از خود دفاع کنند، و نه میتوانند بندگان را به حمایت خود بخوانند، اصلا اینها چه کاری از شان ساخته است و به چه درد میخورند؟!

